

تراویدن راز ازلی

گفتگوی مهرداد مهرجو با سروش دباغ درباره عرفان مدرن

منبع: سایت دین‌آنلاین، روز سه‌شنبه، مورخ: ۱۴۰۱/۴/۲۸

متن پیشرو صورت منقح و گزیده گفتگوی مهرداد مهرجو با سروش دباغ درباره پروژه فکری عرفان مدرن با عنوان تراویدن راز ازلی است. این گفتگو می‌توانست از آنچه هست، مفصل‌تر باشد. اما بنظر از آنجا که به اصول بنیادین آن پروژه فکری پرداخته است، می‌تواند در حد خویش به کار اهل تحقیق بیاید، چه آنان که با عرفان مدرن سروش دباغ هم‌داستانند و چه آنان که در مقام نقد آن قرار دارند.

فهرست عناوین

- تراویدن راز ازلی
- تعریف دقیق سلوک
- خودکاو و خودپالایی در شعر
- رابطه عرفان و سلوک
- پروژه فکری عرفان مدرن
- سعه‌بخشی به معنویت و سلوک

تراویدن راز ازلی

در مقاله «چکیده‌ای از عرفان مدرن و طرح چند نکته انتقاد درباره آن»^۱ کوشیده‌ام طرح جامع و مختصری از پروژه فکری عرفان مدرن شما صورت‌بندی کنم. بهتر می‌دانم بحث را با شنیدن نظر شما درباره این چکیده آغاز کنیم. بنظر شما مقاله یاد شده در معرفی کردن پروژه فکری عرفان مدرن و به تصویر کشیدن مهمترین مفاهیم آن، تا چه میزان موفق بوده است؟ بنظرم این مقاله در معرفی پروژه فکری عرفان مدرن و به تعبیر دیگر حدود و ثغور سلوک معنوی در روزگار کنونی به روایت من، تا حدود زیادی موفق بوده است، بخصوص که به دغدغه‌های

۱. برای دسترسی به این مقاله بنگرید به:

مهرداد مهرجو، چکیده‌ای از عرفان مدرن و طرح چند نکته انتقادی درباره آن، تیر ۱۴۰۱، منتشر شده در سایت دین‌آنلاین:

<https://www.dinonline.com/38405/>

روان‌پژوهانه من نیز منضم گشته است. جهت ایضاح سخنان خود عرض می‌کنم که چند سال پیش آقای علی صنایعی مقاله‌ای نوشتند با عنوان «قایقی باید ساخت» این مقاله که در کتاب «آبی دریای بیکران» چاپ شده است، تقریری است از مقالات دهگانه عرفان مدرن من^۱ شما به همان میزانی که من از مقالات آن کتاب پیشتر آمده‌ام و مقولاتی نظیر رواقی‌اندیشی و دغدغه‌های روان‌کاوانه خود را به آن آمیخته‌ام، جلو آمده‌اید. افزون بر این ملاحظات انتقادی خود را نیز تشریح کرده‌اید.

تعریف دقیق سلوک

در بخش دوم مقاله، مهم‌ترین نقدهای خود را به روایت شما از عرفان مدرن تشریح کرده‌ام. یکی از نقدهایم این بوده است که در مقالات مربوط به عرفان مدرن تعریف دقیقی از «سلوک» ارائه نشده است و به دنبال آن عده‌ای به اشتباه سالک خوانده شده‌اند. شما با این نقد موافقت می‌کنید؟ اگر نه چه تعریفی از سلوک و سالک دارید؟

یکی از نقدهای شما این بوده است که «تعریف دقیقی» از سلوک ارائه نکرده و در نتیجه در سالک خواندن بعضی دچار اشکال شده‌ام. اما بنظر من از آن جهت که این مفاهیم در زمره مفاهیم انسانی‌اند برخلاف مفاهیم تجربی، ارائه کردن «تعریفی دقیق» از آن‌ها غیر ممکن است. ویتگنشتاین در سخنان از «بازی زبانی»^۲، از «لبه‌های نامشخص» سخن می‌گوید. از اقتضائات مفاهیم رایج در عالم انسانی و «لبه‌های نامشخص» همین است که در تعریف نمی‌گنجند. بنابراین ما می‌توانیم به مفاهیمی نظیر «سلوک»، «عرفان»، «معنویت» و... سعه ببخشیم.

یعنی من بر معانی سنتی این واژگان کاملاً آگاهم. اگر در عرفان سنتی سلوک *إلی الله مطرح بود*، با سعه‌بخشی به مفهوم سلوک من از سلوک افقی سخن گفته‌ام که جنبه اینجایی و اکنونی دارد. من صیرورت و شدن یا به تعبیر قدما تحول مزاج را به همراه مواجه شدن با بقول یالوم «مسلمات هستی»^۳ و تبدیل کردن رنج رهن به رنج رهگشا از مولفه‌های اصلی سلوک می‌دانم.

به تعبیر دیگر سلوک را می‌توانیم تبدیل وضع نامطلوب درون به وضع مطلوب که هم‌عنان با صیرورت است، معنا کنیم. حال کفه سلوک عمودی در زیست‌جهان کسانی مانند مولانا و شمس و سلوک افقی در زیست‌جهان امثال یالوم سنگین‌تر است. به بیان دیگر سلوک نزد من هم‌عنان با

۱. برای دسترسی به مقالات دهگانه عرفان مدرن سروش دباغ و نیز مقاله قایقی باید ساخت علی صنایعی، بنگرید به:

سروش دباغ، آبی دریای بیکران، تورنتو، بنیاد سهرودی، ۱۳۹۷، چاپ اول

2. Language game

3. Givens of existence

درنوردیدن، صیرورت و شدن می‌باشد. از این حیث است که می‌گوییم ویتگنشتاین و اسپینوزا و شایگان و ... سالک‌اند. یعنی تجربه شدن را از سر گذرانده‌اند.

همچنین بخوانید: شمه‌ای از شوریدگی شمس تبریزی

خودکاوی و خودپالایی در شعر

شما کسانی چون فردوسی و خیام را سالک خوانده‌اید، در حالی که دست کم بنظر من این دو شاعر برجسته ادبیات فارسی چنانکه از آثارشان برمی‌آید یک جهان‌بینی محوری و مشخص داشته‌اند و تجربه (شدن) را که مولفه اصلی در تعریف شما از سلوک است، از سر نگذرانده‌اند. رباعیات خیام همه یک مضمون مشخص دارند. فردوسی نیز بر همین نسق، یک رسالت مشخص برای خود قائل بوده است و در سروده‌هایش بر خلاف آثار عرفانی که لبریز از تضادها و تناقض‌های تأمل برانگیز محتوایی است، نوعی یکدستی فکری موج می‌زند. این نکته را قبول دارید؟

بنظرم نوعی خودکاوی و خودپالایی در شعر آن‌ها موج می‌زند. فردوسی و خیام بنظر من با مسلمات هستی مواجه شده‌اند و تجربه صیرورت را از سر گذرانده‌اند. سلوک خیام افقی است. فردوسی نیز که بسیار از حکمت و خرد سخن می‌گوید سلوک افقی پررنگی دارد، اگر چه او از آنجا که خدا باور بود، سلوک عمودی نیز دارد.

رابطه عرفان و سلوک

شما سلوک را مساوی با گشوده بودن فرد به صیرورت (شدن) و رویارو شدن با «مسلمات هستی» می‌دانید. فراموش نکنیم سلوکی که از آن سخن می‌گویید در قلمرو عرفان (عرفان مدرن یا سنتی) قرار دارد. اما بخصوص وقتی سخن از سلوک افقی می‌رود، بار عرفانی این کلمه یا به محاق می‌رود یا بسیار کم‌رنگ می‌شود. بنظرم توضیحی نیز که درباره مفهوم سلوک ارائه کردید، رنگ و بوی چندانی از عرفان نداشت. برای روشن شدن سخنم مثالی می‌آورم .

متفکری چون آلبر کامو با «مسلمات هستی» مواجه شده است. او منزل به منزل شدن‌های روحی بسیاری را پس پشت نهاده است. از پوچی عمیق مورسو در بیگانه تا تکاپوی دکتر ریو در طاعون برای معنابخشی به حیات. اما آیا واقعا می‌توانیم امثال کامو را در دایره عرفان یا به تعبیر دقیق‌تر در دایره عرفان مدرن قرار دهیم؟

درباره کامو توضیحات خوبی دادید. بنظرم برای پاسخ به پرسش شما باید رابطه عرفان و سلوک را مشخص کنیم. اگر بخواهم از تعبیر منطقیون گذشته استفاده باید بگویم از نظر من رابطه عرفان و

سلوک عموم خصوص مطلق است. به این معنا که هر عارفی سالکی است؛ اما هر سالکی افقی نیست. به همین دلیل است که من از دوگانۀ سلوک افقی و عمودی سخن گفته‌ام. عموم سالکان سنتی از بایزید و بوسعید و... گرفته تا شمس و مولانا به معنای اصطلاحی کلمه عارف بوده‌اند و سلوک عمودی داشته‌اند. از معاصرانمان نیز می‌توانم به علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان اشاره کنم که سالک عارف بود. اما اغلب سالکان مدرن عارف نیستند و سلوک افقی در زیست جهان آن‌ها پررنگ‌تر است. از این منظر می‌توانیم بگوییم یالوم، دکتر ریو در طاعون کامو، میلان کوندر، شاملو، فرخزاد و... سالکان مدرنند

پروژه فکری عرفان مدرن

هدف اصلی شما از طرح پروژه فکری عرفان مدرن، چنانکه گفته و نوشته‌اید، سراغ گرفتن از حدود و ثغور امر معنوی در روزگار کنونی بوده است. در اینجا خواننده با این پرسش رو به رو می‌شود که آیا سلوک یا شدن‌هایی که از آن صحبت می‌کنیم نباید الزاماً شدن‌هایی به سمت معنویت باشند؟ به بیان دیگر عنوان پروژه فکری شما عرفان مدرن است.

اما در سلوک افقی نشانی از عرفان و معنویت نمی‌بینیم. حتی با سالکانی مواجه می‌شویم که قداست و غایتی برای هستی قائل نیستند. صادق هدایت با تعریف شما از سلوک، یک سالک مدرن است و سلوکش افقی است، اما سلوک او و امثال او چه نسبتی با عنوان پروژه شما یعنی عرفان مدرن دارد؟

گاه از عرفان معنای اصطلاحی آن را مراد می‌کنیم و از عارفانی سخن می‌گوییم که سلوک عمودی داشته‌اند و قائل به ساحت قدسی بوده‌اند. این موضوع صرفاً محدود به عرفان اسلامی نیز نیست. برای مثال در عرفان مسیحیت نیز همچنین است. اما من با سعه‌بخشی به معنای سلوک از سلوک افقی سخن گفته‌ام که ناظر بر اینجا و اکنون است. سالک مدرن ممکن است ندانم‌انگار باشد.

با این توضیح می‌توان به مفهوم و معنای معنویت نیز سعه بخشید. معنویت صرفاً معنویت دینی نیست. به میزانی که یک سالک ندانم‌نگاری چون یالوم به «مسلمات هستی» دست و پنجه نرم می‌کند و زیر و زبر شدن‌های روحی، طور به طور شدن‌ها صیوررت را از سر می‌گذراند و به این معنا که به سمت حال بهتر می‌رود، برخوردار از نوعی معنویت است. این همان سعه‌بخشی به معنویت است که از آن سخن گفتم و همسویی تامی با سلوک افقی دارد که حاصل سعه‌بخشی من به مفهوم سلوک است.

سعه‌بخشی به معنویت و سلوک

بنظرم نیازست درباره سعه‌بخشی به «معنویت» و «سلوک» بیشتر توضیح دهید. آیا این سعه‌بخشی که از آن سخن می‌گویید، به معنای سکولاریزه کردن آن‌ها نیست؟ برای روشن‌تر شدن پرسش من از شیوه محبوب شما برای شناساندن بعضی از مفاهیم یعنی «تعرف الاشیا باضدادها» استفاده می‌کنم.

عده‌ای از متفکران و نواندیشان نظیر بیژن عبدالکریمی برآنند که با سکولار کردن مفاهیمی نظیر وحی، معنویت، عرفان که محصول تفسیر کردن این سری متون مقدس و متون عرفانی است، لاجرم به «سکولاریزه شدن امر دینی و درغلتیدن به سکولاریسم و نهیلیسم روزگار جدید» دامن می‌زنیم. نظر شما در اینباره و رویکرد خویش در سعه‌بخشی به مفاهیم یاد شده چیست؟

بنظرم برای پاسخ دادن به این پرسش ابتدا باید مراد خود را از «سکولاریزه کردن» روشن کنیم. عنایت دارم که منظور شما از سکولاریزم تفکیک نهاد دیانت از حکومت نیست، بلکه آن را ناظر بر باور داشتن یا نداشتن به ساحت قدسی بکار می‌برید. چنانکه گفتم سلوک نزد من هم‌عنان با صیوروت و مواجه شدن با «مسلمات هستی» است. بنظر من سعه‌بخشی به مفاهیمی چون سلوک و معنویت نوعی جدّ و جهد فکری برای تبیین کردن کثرت امر معنوی در روزگار کنونی است. اگر سکولاریزه کردن را عدول از تعریف سنتی این مفاهیم معنا کنیم، هیچ اشکالی در آن نمی‌بینم.

اما اگر مراد از سکولاریزه کردن رو برگرداندن از امر قدسی است که به نهیلیسم روزگار جدید دامن می‌زند، خیر. اتفاقاً سخنان من از معنویت و سلوک چنانکه خواسته و مراد کرده‌ام، پادزهری است برای نهیلیسم. خوب است به این موضوع نیز اشاره کنم که میان سالکان مدرن به تعبیر ویتگنشتاین یک «شبهات خانوادگی»^۱ وجود دارد. به این معنا که همه آن‌ها در دل خانواده عرفان و سلوک مدرن قرار دارند. حال ممکن است آن‌ها در پاره‌ای از موارد توافق‌ها یا تخالف‌هایی داشته باشند.

برای مثال سالکان مدرنی چون جان‌هیک و سپهری باورمند به ساحت قدسی‌اند و سالکانی نظیر یالوم ندانم‌انگارند. بعضی دیگر نیز نظیر ویتگنشتاین بر خدای دئیستیک باور دارند. کاملاً پیداست این امر با عرفان سنتی و متافیزیک ستبر آن چه مایه تفاوت است.

افزون بر این، اگر سکولاریزه شدن را به معنای تخته‌بند زمان و مکان بودن بدانیم نیز به خودی خود اشکالی در آن نمی‌بینم. چنانکه در تفکیک خود از سلوک افقی و عمودی تبیین کرده‌ام.

در نوشته‌هایم نیز درباره متافیزیک نحیف سخن گفته‌ام و توضیح داده‌ام که نیایش سالک، ایمان او، مواجهه او با امر قدسی و... می‌تواند انواعی داشته باشد. نسبتی که میان این مفاهیم وجود دارد، چنانکه

من می‌فهمم و شما نیز در مقاله چکیده‌ای از عرفان مدرن خود اشاره کرده بودید، حکایت از یک روایت بدیل از امر معنوی دارد.

حال اگر بگوییم پای این سلوک بیشتر تخته‌بند زمین و زمان است، بله، موافقم؛ اما اگر بگوییم بکلی بریده از ساحت قدسی و از جنس نهیلیسم روزگار جدید است، خیر، با چنین تفسیری هم‌رأی و هم‌داستان نیستیم. کوتاه سخن که مراد من صورت‌بندی کردن حدود و ثغور عرفان و معنویت در روزگار کنونی است، حال بر روایت من از آن چه عنوانی بگذاریم بحث دیگری است.

به تعبیر مولانا: «من ز جانِ جانِ حکایت می‌کنم / من نیم شاکی روایت می‌کنم» تمام تلاش من پیش گرفتن روایت‌گری و تبیین کردن تحولاتی است که در سپهر سلوک معنوی در روزگار کنونی رخ داده است.

به عنوان حسن ختام گفتگو اگر مطلبی دارید بفرمایید.

دایا جینیس الن کتابی دارد با عنوان سه آستانه‌نشین که توسط رضا رضایی به فارسی ترجمه شده است. در این کتاب از سلوک کی‌یرگور، سیمون وی و بلز پاسکال سخن می‌رود. تعبیر «آستانه‌نشین» بسیار جالب است و به این نکته تأکید دارد که آن سه در میانه جهان جدید و قدیم نشسته‌اند. بعضی از سالکان مدرنی نیز که من از آن‌ها نام برده‌ام به این معنا آستانه‌نشینند. تعبیر آستانه‌نشین را در کتاب «آبی دریای بیکران» نیز آورده‌ام. بنظرم این توضیح می‌تواند مکمل بحثمان باشد.